

فلسفه سیاسی شیخ اشراق

محمد بهشتی*

چکیده

فلسفه سیاسی متکفل پاسخگویی به این پرسش‌هاست: دلیل نیاز جوامع به حکومت و سیاست چیست؟ چه کسانی حق حکومت دارند؟ چرا باید از حاکمان اطاعت کرد؟ حکومت باید به دنبال چه هدف‌هایی باشد؟ حاکمان چه وظایفی در قبال مردم دارند؟ عدالت اجتماعی چه جایگاهی در تصمیم‌گیری و اداره جامعه دارد؟ رابطه دین و سیاست چیست؟ و... در این مقاله ضمن تبیین دیدگاه شیخ اشراق در مورد نیاز انسان به زندگی اجتماعی و ضرورت سیاست و تدبیر و اهمیت وضع قوانین و اجرای آنها، نوع نگاه شیخ اشراق به بافت نظام سیاسی و رابطه دین و سیاست، و ضرورت وجود حاکم عادل و شرایط حاکمان در نظام سیاسی بررسی می‌شود. پژوهش حاضر که با استفاده از روش تحلیلی و استنتاجی انجام گرفته است دو نتیجه را در پی دارد؛ یکی اینکه نشان می‌دهد فلسفه سیاسی اشراقی با فلسفه سیاسی نظام شیعی تا حدودی نزدیک است و دیگر اینکه حکمت اشراق که یکی از سه مکتب مهم فلسفه اسلامی است رابطه دین و سیاست را وثیق و عمیق دانسته، و این دو را به منزله دو بال در پی‌ریزی سعادت انسان به حساب آورده است. واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی، فلسفه اشراق، شیخ اشراق، دین، سیاست، عدالت، الحاکم بامرالله.

مقدمه

حکیمان حکمت را به حکمت نظری (شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات که اساساً وجه معرفتی دارند) و حکمت عملی (شامل سیاست، تدبیر منزل و اخلاق که به طور مستقیم راهنمای عمل اند) تقسیم کرده‌اند. سهروردی بنیان‌گذار فلسفه اشراق نیز در آثار خویش به هر دو بخش پرداخته است و در زمینه سیاست مدن و فلسفه سیاسی مطالب ارزشمندی بیان کرده است، شارحان حکمت اشراق علامه قطب‌الدین شیرازی، شهرزوری و هروی نیز در این زمینه سخن گفته‌اند.

بحث فلسفه سیاسی از منظر شیخ اشراق از سه جهت اهمیت دارد:

۱. حکمت اشراق؛ یکی از سه مکتب مهم فلسفه اسلامی است و از پایه‌های علم و تمدن و فرهنگ اسلامی شناخته می‌شود و نوع نگاه این مکتب فلسفی به سیاست و فلسفه سیاسی از اهمیت برخوردار است؛

۲. بررسی فلسفه سیاسی از منظر حکیم مسلمانی که فضای اندیشه فلسفی او با قرآن و حدیث آمیخته است و نخستین فیلسوفی است که فراوان به قرآن کریم و احادیث استناد کرده است (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲-۳ و ۴ نمایه آیات و احادیث) بدین سبب بررسی فلسفه سیاسی از این منظر می‌تواند برای دانشوران مسلمان مفید واقع شود؛

۳. چنان‌که می‌دانیم فارابی فیلسوف بزرگ حکمت مشاء در باب سیاست مدن اهتمام جدی داشته و آثاری چون *السیاسة المدنیة*، آراء اهل المدینة الفاضله و فصول منتزعه را در این زمینه نگاشته و در باب فلسفه سیاسی مباحثی را مطرح کرده است که برای متفکران پس از وی همچون برای شیخ اشراق الهام‌بخش بوده است؛ اما با همه این امور شیخ اشراق در مقایسه با فارابی در زمینه سیاست مدن دارای نوآوری‌هایی است که تبیین آنها از اهمیت خاصی برخوردار است.

به هر حال، این مقاله با استناد مستقیم به آثار سهروردی و شارحان حکمة الاشراق از ضرورت جامعه و همیاری اجتماعی، ضرورت سیاست و تدبیر اجتماعی، بافت نظام سیاسی اشراقی استمرار ولایت الهی، ولایت و حاکمیت پیامبران، ولایت اولیای الهی، و از شرایط حاکم در نظام سیاسی اشراقی سخن می‌گوید. لازم به یادآوری است که عوامل شکل‌دهنده معارف سیاسی اشراقی مبتنی بر مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی اشراقی است؛ به‌عنوان نمونه: رویکرد اشراقی بر این باور است که نوع خلقت انسان به‌گونه‌ای است که رنگ خدایی دارد و خداشناسی و خدایابی و حق‌جویی و کمال‌جویی جزء ذات و فطرت اوست و خداوند او را با این ویژگی‌ها آفریده و به او کرامت ذاتی، خردورزی، قدرت اراده و خلاقیت و عشق و قابلیت و ظرفیت و گنجایش بی‌پایان و نیز هویت جمعی و مدنیّت ارزانی داشته است و او را به خود اختصاص داده و پایان مسیر او را قرب به سوی خود قرار داده است، بی‌تردید

در ساحت سیاست و تدبیر جامعه که مسیری حساس و پرخطر است او را به خود وانگذاشته، بلکه هویت جمعی و مدنیت او را با فلسفه خلقت پیوندی ژرف و گسترده بخشیده، و در تداوم ولایت و حاکمیت و حق تصرف و تدبیر خویش، ولایت پیامبران و اولیای خویش را قرار داده است و با استمرار بخشیدن ولایت الهی تحقق قرب به خود را هموار و زمینه سعادت انسان را هموار کرده است (همان، ج ۲، ص ۱۲ و ۲۷۰-۲۷۱ و نیز همان، ج ۳، ص ۸۱ و ۱۰۸).

شایان ذکر است که تبیین مبانی فلسفه سیاسی اشراقی و بحث از مبانی هستی‌شناسی، جهان‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی، فلسفه سیاسی از ظرفیت و مجال این مقاله بیرون است و بدین سبب اشاره‌ای گذرا بدان کردیم؛ اما لازم است پیش از ورود به بحث، به تبیین و تعریف برخی از مفاهیم کلیدی مطرح شده در این مقاله پردازیم:

فلسفه سیاسی: منظور از فلسفه سیاسی در این نوشته، مباحث و مسائل ثابت مربوط به جامعه، سیاست و زندگی اجتماعی است؛ مسائلی که در صدد پاسخگویی به پرسش‌های همیشگی سیاسی در حوزه حاکمیت و تدبیر و نیازهای ثابت اجتماعی انسان‌اند و در پرتو تحولات زندگی اجتماعی دستخوش تغییر و دگرگونی نمی‌شوند. به بیان دیگر هدف فلسفه سیاسی پیش از آنکه شناخت پدیده‌های سیاسی باشد، در صدد ارائه تجویزاتی در حوزه سیاست است مانند: دلیل نیاز جوامع به حکومت و سیاست، نوع حکومت مطلوب، چه کسانی حق حکومت دارند، شرایط حاکم مطلوب، رابطه دین و سیاست، اهداف حکومت، وظایف حاکمان و... ناگفته پیداست فلسفه سیاسی با روش فلسفی به بررسی مسائل سیاسی می‌پردازد و می‌کوشد آنها را فارغ از خصوصیات زمانی و مکانی و منطقه‌ای و جغرافیایی مطالعه کرده و به حقیقت آنها راه یابد (تقوی، ۱۳۹۲، ص ۳۰).

سیاست: واژه سیاست از ریشه ساس به معنای تربیت و تیمار چارپایان است. معنای لغوی این واژه نگاه داشتن، پرورش، تنبیه، حکم راندن بر رعیت، تدبیر و حکومت و ریاست و داوری آمده است (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه سیاست) معنای اصطلاحی سیاست گاه به مفهوم تدبیر جامعه و اداره عمومی جامعه به کار می‌رود و گاه در مفهومی عمومی‌تر که تربیت اخلاقی فرد، اداره امور خانواده و اداره جامعه را دربر می‌گیرد مطرح می‌شود. اصطلاح «سیاست» در آثار اندیشمندان مسلمانی که به بحث جامعه، سیاست و حکومت پرداخته‌اند بسیار استفاده شده است و به‌طور معمول سیاست را ذیل بحث حکمت عملی و در کنار اخلاق و تدبیر منزل مطرح ساخته‌اند و میان تربیت نفس و تدبیر منزل و اداره کشور ارتباط عمیق و وثیق قائل شده‌اند.

فلسفه اشراق: یکی از سه مکتب مهم فلسفه اسلامی فلسفه اشراق است که متدلوژی آن بر پایه عقل و کشف و نقل بنا شده است و با اینکه علم شهودی و کشفی به موجب اینکه بی‌واسطه حقیقت را مکشوف می‌سازد، پایه و اساس دانسته شده و بر برهان و تعقل مقدم دانسته شده است؛

اما به هیچ وجه اندیشه و استدلال و علم بحثی نفی نشده است، بلکه از دانش بحثی و استدلالی برای دو هدف استفاده شده است؛ یکی به عنوان پیش نیاز در فراگیری حکمت اشراق و دیگری برای تبیین و توضیح یافته‌های اشراقی و عرفانی، بر این اساس فلسفه اشراق، آمیزه‌ای از حکمت ذوقی و استدلالی است (بهشتی، فلسفه تعلیم و تربیت اشراق، ج ۱، ص ۸).

دین: این واژه به معنای راه و روش، کیش و آیین، قانون، داوری و اطاعت به کار می‌رود و در فرهنگ اسلامی دین مجموعه عقاید و یک سلسله دستورهای اخلاقی و احکامی است که پیامبران از سوی خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر و تأمین سعادت دنیا و آخرت او آورده‌اند (طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۴)؛ چنان‌که ملاحظه می‌شود حوزه‌های اصلی آموزه‌های دینی عبارتند از: اعتقادات، ارزش‌ها و اخلاقیات و احکام و مناسک و دیندار کسی است که در این سه حوزه تقید دینی داشته باشد.

عدالت: یکی از اصول مهم در سیاست و فلسفه سیاسی که باید در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری و اجرا بدان توجه شود عدالت است. عدالت از نظر واژگانی به معنای میانه‌روی است و در اندیشه فلاسفه و متکلمان مسلمان (وضع کل شیء فی موضعه و اعطاء کل ذی حق حقه) قرار دادن هر چیزی در جای خود و دادن حق هر صاحب حقی به اوست. عدالت دارای ابعاد مختلف است و در بسترهای مختلف جریان دارد؛ مثل عدالت اجتماعی، عدالت قضایی، عدالت در وجه اخلاقی که ویژگی فردی محسوب می‌شود که حاکم اسلامی و مسئول بیت‌المال، مرجع تقلید، امام جمعه و جماعت، قاضی، شاهد در دادگاه باید عادل باشند (تقوی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۲-۱۳۶).

اینک با توجه به این مقدمه و نکات یاد شده فلسفه سیاسی اشراقی را بررسی می‌کنیم. ناگفته پیداست که فلسفه اشراق پیروانی نظیر علامه قطب‌الدین شیرازی، شهرزوری، هروری و... دارد؛ اما روشن است که میزان درخشش علمی این بزرگان در زمینه فلسفه اشراق هم‌اورد سهروردی نبوده است؛ از این رو، فلسفه اشراق به نام شیخ اشراق شناخته شده است و ما نیز عنوان مقاله را «فلسفه سیاسی شیخ اشراق» مطرح کردیم.

۱. ضرورت جامعه و همیاری اجتماعی

از نگاه سهروردی انسان به موجب اینکه نیازهای فراوان دارد و نمی‌تواند همه نیازمندی‌های خود را به تنهایی تأمین کند و زندگی خود را سامان دهد، نیاز به زندگی اجتماعی دارد و وجود جامعه امری ضروری است و انسان با میل و رغبت و برای تأمین نیازها و رسیدن به کمال به زندگی اجتماعی روی می‌آورد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۷۵ و ۴۵۵). توضیح اینکه چگونه می‌تواند یک فرد به تنهایی برای خود غذا، لباس، مسکن، بهداشت، درمان و... فراهم آورد؛ در صورتی که می‌دانیم

تهیه غذا نیاز به کشاورزی دارد و کشاورزی خود مشتمل بر ده‌ها حرفه است، از این گذشته اگر ماده غذایی هم به فرض موجود باشد برای پختن و آماده ساختن آن برای خوردن، نیاز به این دارد که ده‌ها نفر تلاش کنند، چنان‌که حکما گفته‌اند ده‌ها نفر به زحمت می‌افتند تا لقمه‌ای فراهم شود و کسی آن را نوش جان کند؛ با این وصف اگر انسان بخواهد کسب علم و دانش و فضیلت هم بکند و به کمالات علمی و عملی هم برسد آیا به تنهایی میسر است؟ پرواضح است که ممکن نیست پس زندگی آسایش‌مند و رسیدن به کمال و فضیلت به تعاون اجتماعی و همیاری وابسته است (شهرزوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۰۹).

البته این تعاون و همیاری باید متعدد، متنوع و متکافی باشد وگرنه باز مشکل برطرف نخواهد شد؛ بدین سبب حکمت الهی اقتضا کرده است که استعدادها، قابلیت‌ها، توانمندی‌ها، همت‌ها، خواسته‌ها و ذوق‌ها و سلیقه‌ها متفاوت باشد و اگر جز این می‌بود نوع انسانی نابود می‌شد (همان، ص ۵۱۰). بنابراین، وجود جامعه و همیاری اجتماعی ضرورت دارد و انسان به لحاظ نیازهای فراوانی که دارد بالاضطرار مدنی و اجتماعی است.

نقد و تحلیل

در باب اجتماعی بودن انسان پنج نظریه اساسی وجود دارد: ۱. انسان مدنی، بالطبع است و اجتماعی بودن انسان یک امر غریزی و اجباری است و علم، عمد، خواست و آگاهی در آن نقش ندارد؛ ۲. انسان مدنی بالطبع است و طبیعت و جبلت او بر اجتماعی بودن سرشته شده است یعنی به‌گونه‌ای آفریده شده که طبعاً گرایش به جامعه دارد؛ ولی این گرایش طبیعی به معنای اجبار نیست، بلکه بدین معناست که انسان طبعاً اقا با اراده و اختیار برای حفظ حیات فردی و اجتماعی و تأمین نیازمندی‌ها و برای دستیابی به کمال جامعه‌پذیر است و به جامعه و همکاری و همیاری با دیگران روی می‌آورد، بر این اساس این نظریه که از سوی فلاسفه مشاء از جمله فارابی ارائه شده است بر این پایه استوار است که اجتماعی بودن انسان هم پایه طبیعی دارد و هم آگاهانه و اختیاری است (فارابی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۷-۱۵۲)؛

۳. انسان مدنی بالطبع است، به این معنا که در ذات و سرشت انسان اجتماعی بودن نیست؛ اما با توجه به اینکه آدمی کمال‌جوست و اشتیاق به کمال در درونش نهاده شده و رسیدن به کمال از طریق زندگی دسته‌جمعی بیشتر و بهتر قابل دسترسی است بنابراین به اجتماعی بودن گرایش باطنی و درونی دارد. این نظریه منسوب به محقق طوسی است؛

۴. انسان مدنی بالاضطرار است یعنی به علت نیازهای بی‌شمار و فراگیر و گوناگونی که او را احاطه کرده و تأمین آنها بدون همیاری و همکاری دیگران امکان ندارد، به زندگی اجتماعی

و اداری شده است و با جامعه داد و ستد دارد، چیزی به اجتماع می‌دهد و چیزهایی از آن می‌گیرد و در همین داد و ستد اجتماعی اگر درست هدایت و تربیت شود توانمندی‌ها و قابلیت‌های گوناگون او هماهنگ و متوازن و متعادل شکوفا می‌گردد و به کمال مطلوب می‌رسد. شیخ اشراق در آثار گوناگون خود چنان‌که اشاره کردیم این نظریه را تبیین کرده است و بدان روی آورده است، علامه طباطبایی رحمته‌الله نیز این نظریه را پذیرفته است. گو اینکه تعبیر مدنی^۱ بالاستخدام نیز در عبارات وی دیده می‌شود؛

۵. انسان اصالتاً اجتماعی نیست، این نظریه در برابر تمام نظریات گذشته است و از سوی فارابی مورد انکار قرار گرفته است. کسانی که گفته‌اند جامعه ضرورت ندارد می‌گویند اگر حیوانات و جنبندگان را بررسی کنیم می‌بینیم هر حیوانی امکانات و توانایی‌های ضروری برای حفظ و بقای حیات خود را داراست، هم می‌تواند غذای خود را تهیه کند و هم می‌تواند از خود دفاع کند و نسل خود را حفظ کند و می‌بینیم هر حیوانی سعی می‌کند حیوانات دیگر را نابود کند و با مغلوب سازد و در خدمت آورد و مشاهده می‌شود که اصل جنگ و غلبه بر آنان حاکم است. انسان نیز دوست ندارد با دیگران تعاون و همیاری داشته باشد، بلکه هر کسی سعی دارد از دیگران بهره‌کشی کند و آنان را مغلوب و مقهور خود سازد. چنان‌که اشاره شد این نظریه از صدر تا ساقه آن مورد مناقشه است و فارابی آن را مردود دانسته است (همان، ص ۱۴۷-۱۵۲).

چنانچه نگاه ژرف به ویژگی‌های انسان داشته باشیم به دو مسئله قطعی دست می‌یابیم، یکی اینکه انسان بی‌تردید موجودی اجتماعی است و گرایش او به جمع و اجتماع امری فطری و تکوینی است و شاکله و شخصیت او در عرصه زندگی اجتماعی ساخته و پرداخته می‌شود و به سامان می‌رسد و اصلاً بافت آفرینش الهی که انسان‌ها را متفاوت خلق کرده که برخی قدرت بدنی بیشتر دارند و پاره‌ای از هوش بیشتری برخوردارند و افرادی از قدرت مدیریت و تدبیر بهره‌مندند و اشخاصی نیز به‌طور ذاتی از اخلاق خوش برخوردارند، این تفاوت‌ها موجب شده که افراد به یکدیگر نیاز داشته باشند و با یکدیگر ارتباط متقابل و تعامل و داد و ستد داشته باشند و در نتیجه زندگی اجتماعی به وجود آید افزون بر اینکه بعثت‌ها، هدایت‌ها و ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی نیز برای این است که با قانون الهی و اجرای قانون اختلافات اجتماعی به دست سفیران الهی حل شود و مسئله دوم این است که هرگز نمی‌توان نقش نیاز انسان‌ها به یکدیگر را در اجتماعی بودن انسان نادیده گرفت و چون با دقت نظریه‌های پیش گفته را بررسی کنیم مشاهده می‌کنیم به صورتی مسئله نیاز در همه آن وجود دارد.

۲. ضرورت سیاست و تدبیر

از منظر سهروردی برخورداری مردمان از زندگی جمعی و اجتماع افراد در یک مکان به تنهایی نمی‌تواند اهداف زندگی جمعی را تأمین کند؛ افزون بر اینکه زمینه برخورد منافع و نزاع و درگیری نیز وجود دارد؛ از این‌رو به تدبیر و سیاست یعنی وضع قوانین و اجرای قوانین نیاز است تا بتوان زندگی جمعی را به شایستگی سامان داد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۷۵ و ج ۴، ص ۲۴۸). توضیح اینکه: انسان به دلیل نیازهای فراوان، نیاز به جامعه مدنی دارد یعنی جایی که همه حرفه‌ها، مشاغل، صناعات و دانش‌ها و فنون وجود دارد و در آن جامعه تمامی افراد برای زندگی درست و قابل قبول با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ اما با توجه به اینکه انگیزه‌ها، خواست‌ها، مطالبات و توقعات افراد بسیار متنوع و متعدد است و به دلیل اینکه منافع و مواهب محدودند و هر کسی همه منافع و مواهب را برای خود می‌خواهد و بی‌تردید این امر به مخاصمه، سلطه‌جویی و فساد و هرج و مرج می‌انجامد، بدین سبب باید قانون و اجرای قانون در جامعه مدنی وجود داشته باشد که مانع تعدی و تجاوز افراد به یکدیگر شود و زمینه رفاه و آسایش مادی و معنوی و بستر تکمیل و تکامل را فراهم آورد و هر شخصی به مقتضیات حکمت مدنی پایبند باشد (شهرزوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۰۹-۵۱۰). البته این تدبیر و سیاست به سیاست الهیه و سیاست فاضلان و برجستگان و سیاست سلطه‌جویان تقسیم می‌شود (همان، ص ۵۱۱). اما به هر تقدیر زندگی آسایش‌مند و رسیدن به کمال و فضیلت نیازمند به وجود جامعه و قانون و اجرای قانون و تحقق تدبیر و سیاست است و انسان را از آن گریزی نیست.

۳. بافت نظام سیاسی اشراقی

از نظر سهروردی تنها حکومت مورد قبول و سیاست و تدبیر شایسته، حکومت و قدرت و سیاستی است که فرمان و تدبیر الهی در آن جریان داشته باشد و سیاست و حکومت در ارتباط با عالم غیب باشد. به بیان دیگر، فلسفه سیاسی اشراقی در پی حکومتی است که دو ویژگی داشته باشد؛ اول اینکه حکومت رنگ الهی و آسمانی داشته باشد و دوم رئیس مدینه فاضله با عوالم نور در ارتباط باشد تا بتواند به درستی جامعه را هدایت کند که در این صورت جامعه از تعلیم و تربیت و عدالت فراگیر و درخور برخوردار خواهد بود. توضیح اینکه: اگر اداره‌کننده جامعه مدنی کسی باشد که از سوی باری تعالی تأیید می‌شود، بی‌تردید این شخص جامعه را به سوی رشد و صلاح و سداد می‌کشاند و موجب می‌شود افراد به کمال دست یابند؛ چنین شخصی به نام‌های مختلف نامیده شده است در برخی عبارات با نام امام از آن یاد شده است. امام کسی است که استحقاق و لیاقت حکومت و اداره جامعه را دارد و باید او زمامدار باشد هر چند دارای عده و عده و قدرت و شوکت نباشد و دست او بسته باشد (همان، ص ۵۱۲). در برابر اگر پیامبر، امام و یا حاکم صالح فاضل مهجور بمانند و

سیاست و حکومت در دست ناهلان قرار گیرد، بی تردید چتر ظلم و بی انصافی همه جامعه را فرا می‌گیرد و آرامش و آسایش رخت برمی‌بندد و زندگی تلخ می‌شود و شهرها و مناطق ویران می‌گردد و ستمکاری و بی‌عدالتی جامعه را فرا می‌گیرد و نظم اجتماعی گسسته می‌شود (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲ و ۲۷۰-۲۷۱؛ همان، ج ۳، ص ۸۱ و ۱۰۸؛ شهرزوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۱۲ و نیز همو، ۱۳۷۲، ص ۲۹-۵۵).

تحلیل یافته‌ها و گفته‌های شیخ اشراق با ملاحظه همه آثار وی و تمام مطالبی که در حوزه سیاست و حکومت بیان داشته، چهار امر مهم است:

۱. شایسته‌ترین افراد برای قدرت و حکومت کسانی هستند که به مقام نبوت و امامت رسیده‌اند، وی نبوت را واجب و ضروری می‌داند و اعتقاد دارد چون ولایت خدا به پیامبر انتقال می‌یابد و پیامبر مرتبط و متصل به عقول مفارق یعنی فرشتگان مقرب الهی است؛ از این رو، او با اتصال به مبادی عالی، احاطه بر همه علوم و معارف دارد و غیب و شهود عوالم وجود را می‌داند و بر انجام افعال خارق عادت تواناست و فرّ کیانی یعنی حکومت و سیاست و فرمانروایی از آن اوست و ریاست و قدرت در دست توانای اوست (سهروردی، ۱۳۷۲)، ج ۳، ص ۷۵، ۷۶ و ۴۴۴-۴۴۶). نکته قابل توجه این است که این قدرت و ریاست با توجه به اینکه در کنار واژه حکم و شمشیر از سوی شارحان حکمة الاشراق چون علامه قطب‌الدین شیرازی و شهرزوری به‌کار رفته است، به معنای ریاست در دنیا و قدرت و حکومت ظاهری است (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۲۹، ۳۰، ۴۰ و ۵۵؛ شیرازی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۲)؛

۲. سهروردی اعتقاد دارد چنان‌که ولایت خدا به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله منتقل شده است، ولایت پیامبر نیز به اولیای الهی انتقال یافته است و دایره ولایت در امتداد نبوت است. او می‌گوید: گمان مبرید که حکمت در مدت کوتاه بوده است؛ زیرا جهان هستی و عوالم وجود هیچ‌گاه از خلیفه و جانشین خدای بزرگ خالی نخواهد بود و تا روزی که زمین و آسمان پایدار و استوار است خلیفه خدا در زمین نیز پایدار خواهد بود (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۱) و زمانی که چنین فردی به‌طور ظاهر بر امور مستولی شود زمان نورانی و درخشان خواهد بود (همان، ص ۱۲)؛

۳. سهروردی اعتقاد دارد که امتناع دارد زمان از ولی خدا خالی باشد خواه آن ولی الهی ظاهر باشد و یا از دیده‌ها پنهان باشد (ماجد فخری، ۱۳۷۲، ص ۳۱۷)؛

۴. سهروردی می‌گوید حق حاکمیت و قدرت و سیاست پس از انبیا و اولیا از آن حکیم متأله است که در بعد علم و عمل به کمال رسیده باشد و بر سپاس و تقدیس نورالانوار (خدای متعال) مداومت کند که به چنین شخصی فرّ کیانی (حکومت) بخشند و رئیس طبیعی جامعه گردد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۸۱). در آثار سهروردی از حاکم جامعه اسلامی با این تعبیرها

یاد شده است؛ النفوس الکامله، روشن‌روانان، روان‌پاکان، اصحاب الامر و... (همو، ج ۱، ص ۱۰۵، ۵۰۱؛ همو، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۵۲ و همو، ج ۳، ص ۴۴۴-۴۴۷). این تعبیرها می‌رساند که نظام سیاسی باید دست کسی باشد که به کمال علمی و عملی رسیده باشد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۴۶).

یادآوری این نکته شایسته است که اگر گفته شود مقصود از ریاست و قدرت در عبارت‌های گوناگون شیخ اشراق قدرت و ریاست معنوی است نه ریاست و حکومت ظاهری، چنان‌که هر وی در کتاب الانواریه چنین گفته است (الهروی، ۱۳۶۳، ص ۱۴). پاسخ می‌دهیم شارحان بزرگ حکمة الاشراق چون علامه قطب‌الدین شیرازی و علامه شمس‌الدین شهرزوری مقصود از ریاست را ریاست در دنیا و قدرت و حکومت ظاهری دانسته‌اند و در کنار واژه سیاست، واژه حکم و شمشیر را به کار برده‌اند (شهرزوری، ۱۳۷۲، ص ۲۹، ۴۰ و ۵۵).

نتیجه اینکه: از نگاه حکمت اشراق حق حاکمیت خداوند به پیامبران بزرگ و اولیای الهی که مستقیم با عوامل نور در ارتباط‌اند انتقال یافته است و این حق حاکمیت و قدرت و سیاست پس از انبیا و اولیا از آن حکیم متاله است که در بُعد علم و عمل به کمال رسیده باشد و بر سپاس و تقدیس خداوند مداومت کند. بی‌تردید این نگاه به سیاست و نظام سیاست و حکومت با نظام سیاسی شیعی بسیار نزدیک است.

نقد و تحلیل

نگاه فلسفه اشراق به سیاست و فلسفه سیاسی در مقایسه با فلسفه سیاسی شیعه در اموری اشتراک دارد، چنان‌که در اموری نیز افتراق دارد؛ مشترکات فلسفه سیاسی نظام شیعی و اشراقی در سه امر است:

۱. حاکمیت اولاً و بالذات و بالاستقلال مربوط و منحصر به خداوند متعال است و این حاکمیت برگرفته از مقام الوهیت، خالقیت و مالکیت ذاتی و استقلال باری تعالی است و با اذعان و اعتقاد به توحید در الوهیت و خالقیت و مالکیت خداوند توحید در حاکمیت و ربوبیت تکوینی و تشریحی باری تعالی نیز ثابت می‌شود. بنابراین حاکمیت منحصر به خداست و فرمان و حکم او همان قانون و دین اوست؛
۲. از آنجا که خداوند متعال مباشر اجرای دین و احکام دینی نمی‌باشد کسانی از طرف او منصوب و مآذون‌اند که احکام الهی را اجرا کنند و آنان حق حاکمیت دارند و خاستگاه آن، حق حاکمیت خداست و از آن نشأت یافته است و رهاورد آن نیز حاکمیت دین و قانون الهی می‌باشد. بنابراین حق حاکمیت پیامبران که از وظایف نبوت و رسالت آنان نشأت می‌گیرد به دلیل اینکه به حق مالکیت و ربوبیت خداوند بازمی‌گردد مشروعیت و حقانیت دارد؛
۳. در برابر حاکمیت الهی، سه‌گونه حاکمیت وجود دارد که به نظر فلسفه سیاسی شیعی و

اشراقی مشروعیت و حقانیت ندارد یکی از آنها عبارت است از: حاکمیت مردم و اینکه مردم حق خود را به حاکمان واگذار می‌کنند و حاکم در حقیقت نماینده و وکیل مردم است و صاحبان اصلی حق خود مردم‌اند که گویا قرارداد اجتماعی دارند که عده‌ای حکم برانند و قانون را اجرا کنند و دیگران اطاعت و تبعیت کنند و در حقیقت فرمان و سخن حکمران اراده عمومی است. (عبدالرحمان عالم، بنیادهای علم سیاست، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰) دوم: حاکمیت زور و غلبه است که برخی پنداشته‌اند زور و استیلا از مبادی مشروعیت حکومت است و امام و پیشوای راستین باید حکومت را به کسی که با زور و غلبه بر مردم حاکم شده واگذار کند (دمیجی، الامامة العظمی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۲)؛ سوم حاکمیت افاضل است که گفته‌اند بعضی از افراد برای فرمانروایی ساخته و پرداخته شده‌اند و بعضی برای فرمانبری و مشروعیت حکومت افاضل به ویژگی‌های آنان برمی‌گردد (همان، ص ۱۷۹).

نتیجه اینکه نظام سیاسی تشیع و نیز نظام سیاسی اشراقی اساس حاکمیت را از آن باری تعالی می‌داند و مشروعیت حکومت را تنها برخاسته از ربوبیت و حاکمیت الهی بیان می‌کند و به این باور است که انبیا و اولیا با جعل و نصب الهی می‌توانند متصدی امور اجرایی، قضایی و تقنینی شوند و حاکمیت‌های پیش‌گفته هیچ‌گونه مشروعیتی ندارند. در اینجا به دو عبارت توجه شود؛ یکی از امام خمینی علیه السلام به‌عنوان فقیه بزرگ و نام‌آور و بنیان‌گذار حکومت شیعی در عصر غیبت و دیگری از شیخ اشراق:

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: حکومت و ولایت به حکم عقل، اختصاص به خداوند دارد و فقط اوست که ولایتش به جعل دیگران استناد پیدا نمی‌کند، ذاتاً دارای حق تدبیر انسان‌ها و اداره امور آنهاست و چون ولایت از امور اعتباری عقلانی است دیگران با جعل و نصب او می‌توانند ولایت و حاکمیت را در اختیار بگیرند، از این‌رو وقتی شئون مختلف حکومت از طرف خداوند متعال برای انبیا و ائمه قرار داده شده است، تصدی دیگران، غاصبانه بود، و هرگونه دخالتی تعدی بر حق غیر می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۶۰).

شیخ اشراق نیز چنین می‌گوید: لازم است بدانیم که سرچشمه هستی خداوند است که آفریدگار همه عوالم وجود است و اوست که تمامی موجودات سماوی و ارضی و همه پدیده‌های خرد و کلان را به وجود آورده است و باید بدانیم که کامل‌ترین موجود انسان است و کامل‌ترین انسان پیامبران‌اند که به مرحله‌ای بار یافته‌اند که هیچ‌کس هم‌اورد آنان نیست (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۴۴۴-۴۴۵) همه فیلسوفان متأله بر این باورند که پیامبران الهی مبعوث شده‌اند برای اینکه مصالح نظام اجتماعی را تحقق بخشند و عالم آخرت را به یاد مردم آورند و این بدان سبب است که مردم در امور دنیا به انصاف عمل نمی‌کنند و از آخرت نیز غافلند، بنابراین پیامبران از جانب خداوند مأموریت دارند امور دنیوی و اخروی مردم را اصلاح کنند و رسالت خویش را به انجام رسانند (همان، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۱).

اما موارد افتراق نظام سیاسی شیعه با رویکرد سیاسی اشراقی عبارت است از:

۱. نظریه حکومت و سیاست بعد از دوران رسالت و انقطاع وحی در دو نگاه شیعه و فلسفه اشراق متفاوت است؛ اندیشه سیاسی شیعه مبتنی بر نظریه امامت و ولایت است که در عصر امام معصوم (علیه السلام) زعامت و سرپرستی جامعه اسلامی به عهده معصومان واگذار شده است و ولایت و امامت سیاسی معصومان مورد اتفاق فقها و دانشوران شیعه است، امام خمینی (رحمته الله علیه) در این باره می نویسد:

اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلافت را عهده دار شد به امر خداوند بود خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است (خلیفه الله فی الارض، نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمانان شود. همچنین پس از اینکه احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید، چون تازه به اسلام ایمان آورده بودند، و جدید العهد بودند، خدای تعالی از راه وحی، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را الزام کرد که به سرعت همان جا، وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کند و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد نه به این خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۴۵).

به هر حال از دیدگاه امام خمینی (رحمته الله علیه) و نیز فقیهان و دانشوران شیعی دیگر با توجه به آموزه های قرآن و سنت ولایت سیاسی امام معصوم (علیه السلام) در عصر حضور به طور کامل ثابت است و ولایت سیاسی ائمه معصومان (علیهم السلام) جزء دین است؛ اما در آثار شیخ اشراق این مسئله مهم با این صراحت و با این ابعاد دیده نمی شود هر چند او نیز اعتقاد دارد جهان هستی و عوالم وجود هیچ گاه از خلیفه و جانشین خدای بزرگ خالی نخواهد بود و تا روزی که زمین و آسمان استوار است خلیفه خدا در زمین نیز پایدار خواهد بود و هرگز ممکن نیست زمان از ولی خدا خالی باشد خواه آن ولی الهی ظاهر باشد و یا از دیده ها پنهان باشد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۱-۱۲) اما در هیچ گفتاری سخن از تعیین امام از سوی خداوند و ابلاغ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نیز اشتراط عصمت در حاکم اسلامی دیده نمی شود؛

۲. از نگاه فقیهان و دانشوران شیعه نظریه حکومت و سیاست در زمان غیبت مبتنی بر ولایت فقیه است. امام خمینی (رحمته الله علیه) در آثار خود مثل کتاب مکاسب محرمة، کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه و نیز در سخنرانی های خود درباره ولایت فقیه سخن گفته است از جمله اینکه می گوید: ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، شما از ولایت فقیه نترسید، فقیه نمی خواهد به مردم زورگویی کند، اگر یک فقیهی بخواهد زورگویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد، ولایت فقیه ولایت بر امور است که نگذارد امور از مجاری خودش بیرون رود (امام خمینی، ۱۳۸۵)، ج ۱۰، ص ۳۱۱).

گفتنی است نظریه ولایت فقیه و ضرورت حکومت دینی در عصر غیبت در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام بر پایه توحید در حاکمیت و قانون‌گذاری و جامعیت و جاودانگی دین و بر ولایت سیاسی معصومان علیهم السلام استوار است که بیان این امور از مجال این مقاله بیرون است. به هر حال در آثار سهروردی حق حاکمیت و قدرت و سیاست از آن حکیم متأله است که در بعد علم و عمل به کمال رسیده باشد و به سپاس و تقدیس خداوند متعال مداومت داشته باشد، چنین شخصی توفیق می‌یابد که به وی فرّ کیانی یعنی حکومت برسد و رئیس جامعه گردد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۸۱).

ملاحظه می‌کنیم که در عبارت فوق سخنی از ولایت فقه و فقیه نیامده، بلکه سخن از حکیم متأله است. البته نکته مهم این است که نظریه حکومت دینی در عصر غیبت بر مبانی متعدد استوار است که مبانی کلامی از جمله مهم‌ترین مبانی این نظریه محسوب می‌شود. به نظر می‌آید شیخ اشراق و دیگر دانشوران مسلمان که با مبانی سترگ شیعی خیلی مأنوس نبودند، شاید چنین می‌پنداشتند که در زمان غیبت، تعیین خلیفه و حاکم یک امر مدنی است که به خود مردم واگذار شده است که جستجو کنند و حکیم متألهی را بیابند که هم در بحث و نظر چیرگی داشته باشد و هم در تأله و معنویت به درستی راه یافته باشد که چنین فردی خلیفه خداوند در زمین است (همان، ج ۲، ص ۱۲).

۴. شرایط حاکم در نظام سیاسی اشراقی

از نگاه سهروردی حاکم و فرمانروا در جامعه اسلامی باید دو شرط اساسی داشته باشد و از دو ویژگی برخوردار باشد. در اینجا ابتدا این دو شرط را از زبان سهروردی بیان می‌کنیم و سپس به شرایط حاکم جامعه اسلامی از نظر شهرزوری می‌پردازیم:

۱. **الحاکم بامرالله:** سیاست، حکومت و قدرت آنگاه دارای اعتبار و ارزش و مشروعیت است که امر الهی در آن سریان و جریان داشته باشد و حاکم جامعه اسلامی الحاکم بالله باشد (همان‌جا). توجه دقیق به تعبیر الحاکم بالله و بامرالله می‌تواند نگاه ویژه سهروردی را به حکومت و قدرت و سیاست نشان دهد. بدان معنا که وی حق حاکمیت و اداره جامعه را از آن انبیا، اولیا و حکیم متألهی می‌داند که در بعد علم و عمل و تقوا و عدالت کمالاتی به دست آورده باشد (همان، ج ۳، ص ۸۱)؛

۲. **کشف و شهود:** در نظام سیاسی اشراقی قدرت و حکومت و سیاست و حکم و فرمان از آن کسی است که به منبع فیض الهی متصل است و از مکاشفه و شهود حقایق بهره‌مند است. سهروردی تصریح کرده که حاکم جامعه اسلامی باید صاحب کرامات باشد تا اهل مدینه با دیدن کرامات از وی فرمان برند و مطیع او باشند (همان، ص ۱۰۸). این سخن نیز بیانگر آن است که رئیس مدینه فاضله کسی است که افزون بر داشتن دانش‌ها، معارف، علوم، باورها و قابلیت‌ها،

باید در سیر باطنی، خود را به عالم ملکوت رسانده باشد. پیداست چنین شخصی به موجب اینکه از حبّ و بغض‌ها و از وابستگی‌های مادی نجات یافته، به درستی نیازهای مادی و معنوی جامعه را درک می‌کند و چون به حقایق و معارف و نیز به قدرت‌های معنوی دست یافته، می‌تواند هدایت جامعه را در دست گیرد (همان، ص ۱۸۴-۱۸۶).

در اینجا به‌عنوان نمونه یکی از عبارات‌های سهروردی درباره حاکم جامعه اسلامی را بیان می‌کنیم: «وقتی نفس پاک شد انوار الهی شخص را فرو می‌گیرند؛ مثل آهن که در مجاورت آتش خاصیت سوزاندن می‌یابد، او نیز در اجسام و نفوس تأثیر می‌کند و جهان ماده مطیع او می‌شود و دعایش مستجاب می‌شود به خصوص اگر او حاکم باشد و در آیات الهی بیندیشد و به عالم درون خود شوق ورزد و با عشق، خود را تلطیف کند و به جود و نیکی و دادگری متصف گردد، چنین حاکم و پادشاهی در زمره حزب خدا به‌شمار آید و از جهان برین یاری شود و بر دشمنان خود پیروز می‌گردد و پراوازه می‌شود (همو، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۹۱-۹۲).

شهرزوری شارح حکمة الاشراق برای حاکم جامعه مدنی اسلامی هفت شرط دیگر را اضافه کرده است:

۱. اصالت حسب و نسب: بی‌تردید اگر حاکم مدینه فاضله از حسب و نسب درستی برخوردار باشد و گذشتگان او انسان‌های صاحب کمال و با کفایتی به‌شمار آیند در هیبت و ارجمندی و قابل احترام بودن حاکم و جلب محبت مردم تأثیر خواهد داشت. او در صورتی که پایگاه نسبی و حسبی نداشته باشد کاستی‌های اخلاقی در او طبیعی خواهد بود و مردمان نیز او را به دیده احترام نمی‌نگرند (شهرزوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۸۲)؛

۲. وارستگی و پیراستگی: حاکم و فرمانروای جامعه اسلامی باید غضب و شهوت خود را تعدیل کرده باشد و از رذایل و ضد ارزش‌ها پیراسته و به زیورهای اخلاقی آراسته باشد؛ افزون بر اینها باید دارای علو همت باشد که خود را قربانی هوا و هوس و تعلقات دنیا نکند و همواره افق‌های برتر کمال و فضیلت را مد نظر داشته باشد (همان‌جا)؛

۳. رأی سدید و گفته متین: کسی که بر جامعه اسلامی حکومت و فرمانروایی دارد باید براساس فکر و اندیشه و با بحث و بررسی و مشاوره و با توجه و تأمل کامل و با استفاده از تجربه‌های گذشتگان سخن بگوید و رأی و نظر دهد و هرگز عجولانه و بدون اندیشه و بررسی و مشاوره سخن نگوید و برخورداری از رأی سدید و گفته متین طبیعت ثانویه او باشد (همان‌جا)؛

۴. قدرت روحی و اراده قوی: بدون تردید برخورداری از قدرت روحی و اراده قوی برای هر انسانی لازم و ضروری است؛ اما برای حاکم جامعه اسلامی ضرورت آن بیشتر است، زیرا کشورداری و سامان دادن نظم و انتظام مردم بدون قدرت روحی و اراده قوی امکان‌پذیر نیست

و این بدان سبب است که گسستگی و نابسامانی به وجود می‌آید و ریشه‌اش فقدان ثبات قدم و قدرت روحی است (همان، ص ۵۸۳)؛

۵. صبر و استواری: مملکت‌داری و فائق آمدن بر مشکلات و پیگیری کارها و امور اجرایی نیاز به صبر و استواری دارد، به‌ویژه اینکه توقعات، خواسته‌ها و نیازهای مردم متنوع و متعدد است و به‌طور معمول افراد آنچه را برای خود می‌خواهند برای دیگران نمی‌خواهند (همان‌جا)؛

۶. برخورداری از امکانات و تسهیلات: فرمانروای جامعه آنگاه پیروز میدان تدبیر و سیاست خواهد بود که امکانات و تسهیلات و گشاده‌دستی داشته باشد تا بتواند امور را رتق و فتق کند. حاکمی که دست بسته است و منابع مالی و امکانات و تسهیلات ندارد ناموفق خواهد بود (همان‌جا)؛

۷. برخورداری از مشاوران و همکاران صالح و وارسته: پر واضح است که امور اجرایی به دست افراد مختلف است و شخص حاکم به تنهایی نمی‌تواند به همه امور برسد، از این‌رو چنانچه وی از همکاران و مشاوران صالح برخوردار باشد کارها به‌گونه‌ای شایسته به سامان می‌رسد و در غیر این صورت کشور نابسامان خواهد بود و همه کاستی‌ها هم به پای حاکم نوشته می‌شود (همان‌جا).

۵. رابطه دین و سیاست در فلسفه سیاسی اشرافی

امروزه رابطه دین و سیاست از بحث‌های مهم اجتماعی به‌شمار می‌آید، در غرب نظریه جدایی دین از سیاست پذیرفته شده است و دین و سیاست را دو نهاد غیرمرتبط با هم می‌دانند و در مرحله اندیشه‌ورزی، تقنین قوانین، سیاست‌گذاری و اجرای دین و سیاست از یکدیگر مستقل‌اند. آنان می‌گویند نباید دانشمندان دینی در کار سیاست‌مداران دخالت کنند. این نظریه در داخل کشورهای اسلامی نیز از سوی غرب‌زدگان تأکید و تأیید شده است.

شیخ اشراق دین و سیاست را جدای از هم نمی‌داند، بلکه رابطه این دو را وثیق و عمیق و غیرقابل انفکاک می‌داند وی سیاست را رکنی از ارکان دین می‌داند و چنان‌که در صفحات گذشته اشاره شده او حق حاکمیت را از آن خداوند می‌داند که این حق به پیامبران که سفیران الهی‌اند منتقل شده است و حاکم و زمامدار و سیاست‌مدار صاحب شریعتی است که مستقیم با عوالم غیب در ارتباط است و از طریق این ارتباط به همه حقایق هستی آگاه است؛ ثانیاً: حکومت و سیاست مورد قبول و حکومت و سیاستی است که فرمان و تدبیر الهی یعنی دین و آموزه‌های دینی در آن جریان داشته باشد؛ ثالثاً: پس از پیامبران الهی کسانی می‌توانند عهده‌دار حاکمیت و سیاست و تدبیر جامعه شوند که به آموزه‌های دینی و شریعت و سنت احاطه و توانایی اجرای آنها را داشته باشند (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۲-۲۷۱ و نیز همان، ج ۳، ص ۷۵-۷۶ و ۴۴۴-۴۴۶).

با توجه به آنچه بیان شد نسبت دین و سیاست نسبت عمیق و وثیق است و این دو بدون دیگری

نمی‌تواند تأمین‌کننده سعادت باشد؛ زیرا سیاست برآمده از متن دین است و دین پایه و اساس سعادت انسان به‌شمار می‌آید (همان، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۷۱).

شیخ اشراق رابطه دین و سیاست را از طریق برهان لطف تبیین کرده است و در موارد متعدد پس از اثبات ضرورت جامعه و همیاری اجتماعی و ضرورت تقنین قوانین و اجرای قانون به این نکته مهم پرداخته است که حکمت و لطف باری تعالی اقتضا دارد آنچه را انسان برای زندگی فردی و اجتماعی نیاز دارد برای وی تأمین کرده باشد و ما می‌بینیم که لطف و مهر باری تعالی بیش از این شامل حال انسان شده و حتی اموری که برای رفاه و راحتی بیشتر است مثل مؤذنه چشم، موی ابرو، گودی کف پا، اختلاف و تفاوت انگشتان و مانند آن را در اختیار او قرار داده است، پیداست خدای منان نبی و ولی را برگزیده تا در میان مردم عدالت بگسترانند و ظلم و ستمکار و ناراستی را محو کنند (همان، ج ۳، ص ۴۵۴-۴۵۵).

بدین ترتیب رابطه دین و سیاست از نگاه فلسفه اشراق رابطه تکمیل و تکامل است یعنی دین و آموزه‌های دینی و به تعبیر وی سنت و حق حاکمیت و قدرت و سیاست باهم‌اند و هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌تواند به درستی ظهور و بروز داشته باشد و فرد و جامعه بشری را به سعادت برساند.

نقد و تحلیل

هرچند در سیر اثبات پیوند وثیق سیاست و شریعت به این نتیجه دست یافتیم که سیاست رکنی از ارکان شریعت است ولی بجاست که به سه نکته بنیادین در این زمینه اشاره شود:

۱. عقل سلیم حکم می‌کند که حکومت باید به دست انسان‌های عالم، صالح و عادل اداره شود و تصدی آن از سوی افراد جاهل، فاسق و فاسد امری قبیح است و از این‌رو بر خداوند متعال لازم است به دلیل حکمت بالغه خود افرادی را انتخاب کند و بر مردم بگمارد تا عهده‌دار اجرای قانون باشند و نگذارد مردم از طریقه الهی پافراتر گذارند و در غیر این صورت مردم بر طریقه صحیح نمی‌روند و نمی‌مانند و بی‌تردید موجودیت انسان و جوامع انسانی جز به وجود رهبران صالح، عالم و عادل قوام و استحکام نمی‌یابد. بنابراین خاستگاه رابطه سیاست و شریعت حکمت و لطف الهی است (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۳۹-۴۰):

۲. جدایی دین از سیاست در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام هیچ‌گونه جایگاهی ندارد و ورود آن به جهان اسلام نوعی بدعت است که تحت تأثیر عوامل گوناگون وارد شده است و بی‌تردید پدیده‌ای غیراسلامی است، بلکه مطلبی است که در پس آن دست سلطه‌جویان و مستکبران دیده می‌شود (همو، ۱۳۸۵، ج ۱۸، ص ۵۲):

۳. نگرش ناب در باب رابطه سیاست و شریعت این است که سیاست عین دیانت و دیانت

عین سیاست است؛ زیرا نگرش جامع و کلان به هستی و حیات و انسان و اجتماع و اینکه مبدأ و منبع وجود و خیر و کمال خداست و همه چیز از خدا و به سوی خداست و نظام مدیریت اجتماعی و سیاسی انسان‌ها نیز از این منظومه و مجموعه الهی جدا نیست و آن نیز باید به سوی خدا باشد و این هدف جز با اجرای احکام الهی و تأسیس حکومت اسلامی محقق نمی‌شود.

نتایج بحث

براساس آنچه گذشت نتایج ذیل قابل دستیابی است:

۱. انسان موجودی اجتماعی است و به موجب نیازهای فراوانی که دارد نمی‌تواند همه نیازهای خود را به تنهایی تأمین کند و زندگی خود را سامان دهد بنابراین نیاز به زندگی اجتماعی دارد؛
۲. اجتماع افراد در یک مکان به تنهایی نمی‌تواند اهداف زندگی جمعی را تأمین کند به‌ویژه اینکه زمینه نزاع و اختلاف و درگیری نیز وجود دارد؛ از این‌رو جامعه مدنی به تدبیر و سیاست و وضع قوانین و اجرای قانون نیاز دارد؛
۳. تدبیر و سیاست اقسامی دارد؛ از جمله تدبیر و سیاست الهیه، تدبیر و سیاست فاضلان و برجستگان، سیاست و تدبیر سلطه‌جویان و... تدبیر و سیاست الهیه همان نظریه‌ای است که به رابطه دین و سیاست اعتقاد دارد؛
۴. حکومت مقبول، سیاست و تدبیر شایسته از منظر فلسفه اشراق تدبیر و سیاستی است که سنت و تدبیر الهی در آن جریان داشته باشد و سیاست و حکومت در ارتباط با عالم غیب باشد. بنابراین پیامبران بزرگ الهی نخستین افرادی هستند که حق حاکمیت و حق تقنین قوانین و اجرای قانون را دارند؛
۵. حکومت و سیاست از آن امام و حکیم متأله است و او استحقاق و لیاقت حکومت و اداره جامعه را دارد هر چند دارای عده و عده نباشد و مهجور مانده باشد؛
۶. هرگاه امام و حکیم متأله مهجور بماند سیاست و حکومت در دست ناهلان قرار می‌گیرد و چتر ظلم و بی‌انصافی همه جامعه را فرا می‌گیرد؛
۷. از منظر سهروردی نبوت واجب و ضروری است و ولایت خدا به پیامبر منتقل می‌شود، ولایت پیامبر نیز به اولیای الهی انتقال می‌یابد و دایره ولایت در امتداد نبوت است؛
۸. حق حاکمیت و قدرت و سیاست پس از انبیا و اولیا از آن حکیم متأله است که در بُعد علم و عمل به کمال رسیده باشد و بر سپاس و تقدیس خدای متعال مداومت کند؛
۹. شرایط حاکم از منظر سهروردی دو شرط اساسی است، یکی اینکه حاکم باید الحاکم بامرالله باشد و دوم اینکه از مقام کشف و شهود نیز برخوردار باشد؛

۱۰. شهرزوری نیز شرایط حاکم جامعه مدنی را اصالت حسب و نسب، وارستگی، رأی سدید و گفته متین، قدرت روحی و اراده قوی، صبر و استواری، داشتن امکانات و منابع مالی و برخورداری از مشاوران و همکاران صالح دانسته است؛
۱۱. از نگاه فلسفه اشراق دین و سیاست رابطه وثیق و عمیق دارند و این دو بدون دیگری نمی‌تواند تأمین‌کننده سعادت فردی و اجتماعی بشر باشد.

منابع

* قرآن کریم

۱. امام خمینی، روح الله (۱۳۷۳)، المکاسب المحرمه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته.
۲. _____ (۱۳۸۵)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته.
۳. _____ (۱۳۷۴)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. بهشتی، محمد، فلسفه تعلیم و تربیت اشراق، ج ۱، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم: ۱۳۹۳.
۵. تقوی، سیدمحمدعلی (۱۳۹۲)، مبانی آیین و اندیشه سیاسی در اسلام، تهران: سمت.
۶. دمیحی، عبدالله (۱۴۰۹ق)، الامامة العظمی، ریاض: دارالطیبه.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغت نامه دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران.
۸. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، تصحیح و مقدمه هنری کرین، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۹. _____ (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، تصحیح و مقدمه هنری کرین، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. _____ (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح و مقدمه سیدحسین نصر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. _____ (۱۳۸۰)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۴، تصحیح نجفعلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۲. شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵)، رسائل الشجرة الالهیه، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۳. _____ (۱۳۷۲)، شرح حکمة الاشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۴. شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۹۱)، شرح حکمة الاشراق، تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۵۴)، خلاصه تعالیم اسلام، قم: دارالتبلیغ اسلامی.
۱۶. عبدالرحمان، عالم، (۱۳۷۵)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۱۷. فارابی، ابی نصر (۱۹۹۵م)، آراء اهل المدينة الفاضله، بیروت: مكتبة الهلال.
۱۸. ماجد فخری (۱۳۷۲)، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه نصرالله پورجوادی، تهران: ستاد انقلاب فرهنگی.
۱۹. الهروی، محمدشریف نظام‌الدین احمد (۱۳۶۳)، انواریه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.